

آن مادران، این دختران

بلیس سلیمانی

انتشارات ققنوس

تهران، ۱۳۹۸

فصل اول

زلزله، زلزله.

خیز برمی دارد طرف در، mind and body, mind and body, mind and body. کلید را در قفل می چرخاند، دو بار. سالها به این لحظه فکر کرده، بارها با خودش گفته یک بار قفل کردن کافی است، ولی همیشه دو بار کلید را می چرخاند. بالاخره آمد، چقدر منتظرش بود، بارها تصمیم گرفته بود بارو بندیش را جمع کند، دست دخترکش را بگیرد و برود کرمان، برود گوران. از این شهر زلزله خیز، از این شهر بلاخیز دور شود، نشده بود، نمی شد.

mind and body، دست هایش می لرزد، پاهایش می لرزد، ولی همچنان آن رفیق همیشگی اش فریاد می زند mind and body. رفیقش ذهن و راجش است که یک لحظه هم آرام نمی گیرد و حالا که می رود تا برای همیشه نه ذهنی بماند نه بدنی، باز هم تکرار می کند mind and body. شیشه های پنجره راه پله بالای سرش که فرومی ریزد، زانوهایش خم می شود، دست هایش را می گذارد روی سرش و روی پله اول، جلوی